

از دود از آتش

سیمین بارکزی یک صدای دیگر که در هیاهوی قدرت و دود مواد مخدر ناشنیده خواهد ماند.

در صفحه انترنتی بخدی منتشره دوشنبه سوم ماه اکتوبر خواندم که سیمین بارکزی نخست در نظر داشت خودش را به آتش بکشد.

این عنوان خیلی تکانه‌دهنده است، وقتی ناگذیری زنان افغانستان را تا این مرز می‌شنویم، آنهم زنی که برای عدالت در برابر من من ریش می‌ایستد و داد خواهی می‌کند.

شاید در افغانستان که غرق در منجلاب خون و آتش است، کاری که او و یا هم زنان دیگر می‌کنند زیاد چشمگیر نباشد، زیرا انتظار بیشتر بر این می‌رود که زنانی که خود در برابر کوهی از جهالت ایستاده‌اند، بتوانند معجزه هم بکنند.

اما آنچه بیش از همه تکانه‌دهند تر است، سکوت شماری از زنان پر ادعای افغانستان در این ارتباط است.

وقتی سرنیزه‌ی زورمندی می‌شکند، جیغ و فریادها تا به آسمان خدا می‌رسد اما وقتی زنی فریاد می‌کند و در برابر قانون شکنی‌های لجام‌گسیخته در افغانستان داد می‌زند نه اینکه گواهی برای شنیدن آن نیست، بلکه صدایی هم نیست تا در کنار فریادهای چنین زنانی بیاستد.

به باور من با وجود تمامی تلاش‌های جامعه‌ی جهانی و مصرف ملیارد ها دالر، افغانستان چرخه‌ی دارد که فقط چرخه‌های به عقب آن سریع تر می‌شوند.

فریاد کردن خانم سیمین بارکزی هرچند صدای خیلی خفیفی است، اما او با این حرکت خویش ثابت کرد که مردان افغانستان در دامن چه مادران نجیبی بزرگ می شوند و این زنان عقیف و پاک اند که با صفا برای مردان مرد بودن را میآموزند؛ اما در نیمه راه رفتن فرزند همین مادرها، اولین هایی می شوند که با تیغ، زبان می برند و با شلاق، کمر همین زنان را می شکنند.

سمین بارکزی نشان داد که به طور مسالمت آمیز هم می شود به دنبال حق رفت، برای طالبان و تفنگ و شمشیر داران نشان داد که ابراز مخالفت با سربریدن نه، بلکه به اینگونه می شود.

ما در ادامه ی اینهمه سال، مردان عصبانی افغانستان را ده ها بار تجربه کرده ایم که با کوچکترین جرقه، شعله ور شده و با خود خانه و کاشانه ی دیگران را به آتش کشیده اند.

اگر مرام ایشان برآورده نشده، از هیچگونه عمل ناشایستی ابا نورزیده اند به جاده ها ریخته اند و سر بیگناهان را بریده اند و با این عمل خویش ثابت کرده اند که مرد باغیرت یعنی چه؟

خانم بارکزی در نخستین روز های آغاز اعتصاب غذایی اش خواهان عدالت شد و با صراحت گفت: " قانون شکنی بس است." و با سختترین عمل تلاش نمود تا صدایش را به همه برساند، ولی چرا سازمان های زنان در داخل و خارج از افغانستان باوجود همه، تا حال سکوت کردند؟ چرا کمیسیون حقوق بشر افغانستان نخستین اعلامیه ی خود را در پس از وخامت وضعیت صحتی او به روز سیزدهم ماه میزان سال روان خورشیدی صادر کرد؟

یکی از پاسخ ها در این مورد میتواند بی تفاوتی در برابر جان انسانها باشد، در غیر آن وقتی مشکلی به این بزرگی رونما می گردد، در جهان امروزی جا ندارد که نخستین واکنش زمانی باشد که فرد در لبه ی مرگ و زنده گی برسد.

افزون براین افغانستان به صحنه ی تیاتری شبیه شده است که رویداد ها و حادثه های آن به سرعت در گردش اند و در این صحنه ی پر ماجرا بیننده هنوز یک رویداد را درک و حل نکرده که صحنه ی دیگری ظاهر می شود.

ولی با وجود این وضع نشنیدن صدای مادری هیچگونه توجیهی ندارد.

برای من تمامی زنانی که در عرصه های فرهنگی و سیاسی فعالیت دارند، زیر سوال رفته اند؟

این زنان زیر عنوان همدلی و همصدایی به عنوان جنس کاملاً در حال دور شدن از اجتماع چه می دانند؟

خط قرمز برای زنان افغانستان در کجاست؟ عاطفه ی زنانه و مادرانه ی این زنان در کجا به خواب رفته که چنین رویداد و رویداد های تلخ تر از اینرا نادیده می گیرند؟ و گه گاهی بنابر رسم روزگار، روز زن را تجلیل می کنند...

همچنان آیا مردان افغانستان یک ثانیه هم اگر باشد، نمی توانند به لبخند و محبت مادر خود بیاندیشند که با تمام ناخوبی هایی آنان، این مادر است که همیشه جام سعادت را پر از آب عطوفت کرده و خود لب تشنه و گرسنه دیده به راه آنان بوده است؟

دقایق ای که این سطر ها را می نویسم، دقایقی پر از اشک در چشمان منست... لحظاتی که تمام وجودم سوال شده است که خدا چرا در سرزمین من زن را آفرید؟

ایکاش این سرزمین کهستانی، فقط مرداب جنگل جنس مذکری می بود، تا بوی خونی که امروز مشام مادر ها را میآزاراد، فقط در درون همین میله های زندان مردانه باقی می ماند.

برای سیمین و مادران سرافراز وطنم فقط همینرا می گویم:

ایا سخاوت دستان سبز سبزسبز چمن

صدای تکه شدن هات شکست قامت من

میان میله و دیوار های سنگی و تار

فرشته پی و نجیبانه های لطف سمن

تویی شکوفه ی گلباغ روشنان بهشت

صدای مادر گیسو سپید ناز وطن

برای آبی دریایچه های دور بخوان

که فصل سرد و عقیمی است، نازنین وطن!
تویی نماد بلندای کاج باور و نور
به چشم آینه ی پرزآفتاب چمن
زجنس چشمه و پروانه های آزادی
برات قطره ی اشک هدیه دارم از دل و تن

نادیه فضل